



درباره‌ی جهان سیاهی در بنیان انسانی رنگ فرانسوا لاروئل

۱

بصیرت در بنیان رنگ جهان^۱ را میبیند، در بنیان جهان انسان را و در بنیان انسان بصیرت را. زمین، دنیا^۲ و جهان با انسان سر و کار دارند، زمین به مقداری کم، دنیا به مقداری زیاد و جهان تا مرز عشق. جهان شوری درونی ست برای دوردست. انسان روی زمین کار می‌کند، در دنیا زندگی، و درباره‌ی جهان تفکر. زمین خاک انسان است، دنیا محله‌اش، و جهان اسرارش. زمین تنگه‌ای ست که نور دنیا از آن عبور می‌کند، زبانی ساخته از آب و خاکی که انسان از آن برخاسته و بر روی آن بر ضد دنیا گام برمی‌دارد. دنیا همه‌ی آن چیزهایی ست که برای زمین فراخ است و تنگ، و برای جهان هم تنگ. انسان دور تا دور دنیا را لمس می‌کند و دنیا در جهان شناور است بی‌آنکه به مرزهایش دسترسی داشته باشد. در دنیای نظرهای تنگ، انسان پیامبر احساسات عمیق جهان است. جهان شیئی بزرگتر از دنیا است و نه تفکری مجسم، در عوض جهان «چگونگی» دنیا و یا «مطابقت» با آن است. جهان فکری ست غامض و مهجور، رویایی ست مجسم که به خواب نیامده اما از چشمان بسته‌ی انسان پریده است.

1. univers / universe

2. monde / world

جهان در جهان دیگری منعکس نیست، با وجود این، دوردست در هر نقطه‌اش قابل دسترسی است. دنیا سو تفاهم ابدی انسان است از جهان، جهانی که به مانند تجسم انسان با آن رفتار می‌شود. فراموشی ماهیت جهان کمتر از فراموشی دنیا محسوس است. فراموشی انسان به عنوان یکی (از-) جهان و جهان به عنوان یکی-ازمیان-انسان کمتر از فراموشی در دنیا بودن محسوس است.

۲

در آغاز سیاهی است - انسان و جهان، به جای فیلسوف و دنیا. پیرامون فیلسوف همه چیز به دنیا و نور مبدل می‌شود و پیرامون انسان به جهان و ایهام. انسان، همان که جهان را با خود حمل می‌کند، محکوم است به دنیا و به زمین - بی آنکه چرایی‌اش را بداند، و نه دنیا و نه زمین می‌توانند بگویند چرا. او پاسخش را از جهان سیاهی و سکوت می‌گیرد. سیاهی در شی یا در دنیا نیست، بلکه چیزی است که انسان در انسان می‌بیند و طوری که انسان خود را می‌بیند. سیاهی تنها آنچه نیست که انسان در خود می‌بیند، بلکه تنها «رنگ» جدایی‌ناپذیر از پهنای زیاده‌شناسی جهان است. عزلت انسان بی‌افق که سیاه را در سیاهی می‌بیند. جهان کور است و کر، ما تنها می‌توانیم به آن عشق ورزیده و کمکش کنیم. انسان وجودی است که جهان را یاری می‌دهد. تنها با چشمان بسته می‌توانیم آینده را فاش کنیم، و تنها با چشمان باز می‌توانیم ورود به آینده را برنامه‌ریزی کنیم. نور با دمیدن‌های مکرر به زمین ضربه می‌زند، دنیا را به بی‌نهایت تقسیم کرده، و به‌عبارت خواهان جهان نامرئی است. جهان «در» دنیا بود ولی دنیا آن را ندید. مقدم بر نور، سیاهی جوهری جهان است که پیش از تولد دنیا در دنیا از آن گریخت. سیاهی بی‌زمینه‌ای است که نور را در دور دست ثابت نگه می‌دارد تا انسان مشاهده‌اش کند. اینک اینجا نور، مجنون و خشک‌زده در دنیا می‌آرآمد.

انسان تنها از راه تیرگی برین به دنیا نزدیک می‌شود، راهی که هرگز به درونش وارد نشد و هرگز ترکش نخواهد گشت.

سیاهی پدیدارانه ذات انسان را تماما پر می‌کند. به همین سبب، کهن‌ترین ستارگان پارینه‌گیتی به همراه معظم‌ترین سنگ‌های زمین‌باستانی، بر انسان در هیئت بودنی خارج از دنیا ظاهر شده و دنیا خودش در هیئت خارج‌دنی ظاهر می‌شود.

۳

جهان سیاهی ایهام حقیقت است و رنگی که آن را نامرئی می‌کند.

هیچ نوری تاکنون جهان سیاهی را ندیده است.

سیاهی، چه در شکل سایه‌ای که شعله‌ی نور را خاموش می‌کند، چه به صورت هیچ مطلق یا نقطه‌ی مقابل و مثبت آن، قبل از تاریکی جای دارد. جهان سیاهی نوری منفی نیست.

سیاهی بنیان رنگ است نه گزینه‌ای از میان رنگ‌ها، سیاهی احساسی است که بعد از دیدن رنگ به انسان دست می‌دهد.

برخلاف سیاه که در طیف رنگ‌ها مجسم است، سیاهی همیشه از قبل آشکار است، قبل از مراحل آشکارسازی. این یعنی بینایی سیاه.

سیاهی کاملاً در درون خود و در درون انسان جای دارد.

سیاهی متضاد ندارد: حتی نور که می‌خواهد آن را به ضد خودش تبدیل کند در مقابله با دقت اسرارآمیز سیاهی شکست می‌خورد. مثل سیاهی در سیاهی، تنها اسرار از دل اسرار خبر دارند.

ذات رنگ نه رنگین، که جهان سیاهی است.

سفیدی متافیزیکی رنگ باختی ساده است، منشورزدگی یا بی‌تفاوتی به یگانگی رنگ‌ها. سیاهی فوق‌العاده هم به رنگ بی‌تفاوت است چراکه درجات عالی و حقیقی آن را در خود باز نمود می‌کند، آنچه که حل شدن نهایی رنگ‌ها را در نور ناممکن می‌کند.

فلسفه و گاهی هم نقاشی سیاه و سفید را به‌عنوان پدیده‌های متضاد در مقابل هم قرار می‌دهند و آن‌ها را زیر نفوذ اعلی و آمیزنده‌ی نور با هم مخلوط می‌کنند.

علم انسانی رنگ بر اساس سیاهی‌ای به نام جهان بنا شده است که انسان، جهان، و تئوری رنگ را توسط ادراک در قدرت سیاهی نهفته و مشترک در هر سه با هم متحد می‌کند، اما فقط در آخرین لحظه.

علم انسانی رنگ جهان سیاهی را به ضرورتی تبدیل کرده که به صورت واقعی و عمومی در علوم طبیعی و واقعی حاضر است. سیاهی خود رویکردی است به علم و رویکرد سیاهی با رنگ.

۴

علم تفکری است که نور گیتی و رنگ جهان را در سیاه و سفید می‌شناسد: سیاه در رویکرد به واقعیت و سفید در باز نمود واقعیت، تفکری که در آن سفیدی دیگر مخالف سیاهی نیست بلکه بازتاب مثبت و بی‌رنگ آن است.

علم نوع تفکری است که در آن سیاهی در لحظه‌ی آخر هنگام سفیدی را معین می‌کند.

جهان سیاهی رنگ‌ها را بدون در آمیختن تغییر می‌دهد و رنگ را برای نمایان کردن سفیدی ذات غیرنصوبی فهم ساده می‌سازد.

آرمان‌رنگ ما: آموختن تفکر از چشم‌انداز سیاهی به منزله‌ی چیزی که رنگ را در واپسین هنگام به جای محدود کردن معین می‌کند.

فن‌آوری فیلسوفانه برای بازتاب و باز تولید دنیا متوقف شده. چنین فن‌آوری بی‌حرکتی کفایت اندیشیدن جهان را نمی‌کند.

ما هنوز فرض می‌کنیم که واقعیت به واسطه‌ی الگوی دنیا در دسترس ما قرار می‌گیرد. ما به دو پهلوزدن‌های غیرانسانی که دنیا و جهان را عمداً با یکدیگر به اشتباه می‌گیرند دامن می‌زنیم. ما بر این باوریم که واقعیت افق است و نور، روزنه است و تالو، درحالی که واقعیت بیش‌تر به رویکرد بی‌ارتباط ایهام (به) نور شبیه است. ما به هنگام کاوش در بعد یگان-جهانی گیتی همچنان زندانی تفاوت‌های گیتی‌شناسانه باقی می‌مانیم. فیلسوفان ما کودکانی هستند هراسان از تاریکی.

فلسفه اندیشیدن از طریق یک «جعبه سیاه» عمومی است؛ تقلایی برای قراردادن سیاهی در نور و پس‌راندنش به انتهای گودال. با این همه، عمومیت‌بخشیدن گیتی‌شناسانه به سیاهی آن را از ماهیت توصیفی‌اش برحذر نمی‌دارد. تنها سیاهی موضوع است و شاید بتواند تقاطع فلسفی تفکرات را معلوم کند.

اول به فن‌آوری فکر نکن: به موشک و لحظه‌ی پرتابش. در عوض، به مانند ژرفای یک چشم بسته، نگاه کن به ایهام دانش، آنجاکه موشک از خلال فاصله‌های بی‌نهایت می‌گذرد و با آن یکی می‌شود. مانند دانشی بیندیش که انگار در رویا موشک‌رانی می‌کند، سنگین‌تر و شفاف‌تر از شب بی‌کرانی که موشک با تدری خاموش به درونش رخنه می‌کند. اول به علم بیندیش.

از فرستادن کشتی‌هایت به درون دهلیز باریک گیتی‌شناسی دست بردار. از آنان نخواه که از دیوارهای مفرط دنیا بالا روند. بگذار تا از فراز گیتی جستی زده و به زیاده‌فضای جهان وارد شوند. از رقابت با نور بر حذرشان

دار، از آنجا که موشک‌هایت نیز توان بی‌بردن به امر فرارروانی و تحول در رویکرد را دارند و می‌توانند از نور به جهان سیاهی برسند که دیگر تنها یک رنگ نیست، بلکه عبوریست از رنگ گیتی به رویکرد ذهنی سیاه. بگذار موشک‌هایت به موضوع جهان بدل شوند و خودت را حاضر کن برای هر نقطه‌ای از دوردست.

رنگ را ساده کن! سیاه ببین و سفید بیندیش.

به‌جای باورداشتن به «ناخود آگاه»، سیاهی را دریاب. و به‌جای «آگاهی» به سفیدی فکر کن.

سیاه ببین! نه به‌خاطر این که خورشیدهایت همه افول کردند – آن‌ها دوباره طلوع کرده‌اند، فقط کمی تیره‌تر – اما سیاهی «رنگی»ست که جاودانه از جهان بر زمین تو می‌بارد.

ترجمه‌ی محمد سالمی